



هدف اصلی از مبعوث شدن پیامبران و نزول کتب آسمانی

مبعث در حقیقت روز برافراشته شدن پرچم رسالتی است که خصوصیات آن برای بشریت، ممتاز و بی‌نظیر است، بعثت نبی اکرم(ص) برای بشر آغاز راه نویی بود.

مبعث در حقیقت روز برافراشته شدن پرچم رسالتی است که خصوصیات آن برای بشریت، ممتاز و بی نظیر است، بعثت نبی اکرم(ص) برای بشر آغاز راه نویی بود.

به گزارش خبرنگار مهر، امروز ۲۷ رجب عید مبعث پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم است. بعثت نبی اکرم برای بشر آغاز راه نویی بود. دنیای محیط بر آن پیام و محل پیدایش این پیام، دنیای بسیار بد و غیرقابل تحملی بود؛ دنیای گرایش و جذب مادیات شدن، دنیای خوی حیوانی، دنیای بی مهارت‌مندان و زورمندان و زورگویان، دنیای تبعیض و فساد و ظلم و شهوت رانی بی بندوبار. این وضعیت، مخصوص منطقه ی حجاز نبود؛ آن دو دولت بزرگی هم که منطقه ی عربستان را احاطه کرده بودند - یعنی ایران ساسانی و امپراتوری روم - دچار همین مشکلات بودند. مبعث در حقیقت روز برافراشته شدن پرچم رسالتی است که خصوصیات آن برای بشریت، ممتاز و بی نظیر است. مبعث در حقیقت پرچم علم و معرفت را برافراشت. بعثت با «إقرء» شروع شد: «إقرء باسم ربك الذي خلق» و با «ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة» ادامه یافت؛ یعنی دعوت همراه با حکمت. دعوت اسلامی در حقیقت گسترش و پراکندن حکمت در سراسر عالم و در طول تاریخ است.

هدف اصلی از مبعوث شدن پیامبران و انزال کتب آسمانی

شهید آیت الله مرتضی مطهری در جلد دوم مجموعه آثار خود به تبیین هدف نبوت ها و بعثت ها پرداخته است که در ادامه می خوانید:

هدف اصلی از مبعوث شدن پیامبران و به اصطلاح منظور نهایی از ارسال رسل و انزال کتب چیست؟ آخرین سخن پیامبران کدام است؟ ممکن است گفته شود هدف اصلی، هدایت مردم، سعادت مردم، نجات مردم، خیر و صلاح و فلاح مردم است. شک نیست که پیامبران برای هدایت مردم به راه راست و برای سعادت و نجات مردم و خیر و صلاح و فلاح مردم مبعوث شده اند. سخن در این نیست، سخن در این است که این راه راست به چه مقصود نهایی منتهی می شود؟ سعادت مردم از نظر این مکتب در چیست؟ در این مکتب چه نوع اسارت ها برای بشر تشخیص داده شده که می خواهد مردم را از آن گرفتاری ها نجات دهد؟ این مکتب، خیر و صلاح و فلاح نهایی را در چه چیز می داند؟ در قرآن کریم ضمن اینکه به همه این معانی اشاره یا تصریح شده، دو معنی و دو مفهوم مشخص ذکر شده که می رساند هدف اصلی، این دو امر است، یعنی همه تعلیمات پیامبران مقدمه ای است برای این دو امر. آن دو امر عبارت است از: شناختن خدا و نزدیک شدن به او، و دیگر برقراری عدل و قسط در جامعه بشری.

قرآن کریم از طرفی می گوید: **يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَدِيهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا [۱]**. ای پیامبر! ما تو را گواه (گواه امت) و نوید دهنده و اعلام خطرکننده و دعوت کننده به سوی خدا به اذن و رخصت خود او، و چراغی نورده فرستادیم. در میان همه جنبه هایی که در این آیه آمده است، پیداست که «دعوت به سوی خدا» تنها چیزی است که می تواند هدف اصلی به شمار آید. از ظرف دیگر درباره همه پیغمبران می گوید: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ [۲]**؛ ما پیامبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و معیار فرود آوردیم تا مردم عدل و قسط را به پادارند. این آیه صریحاً برپاداشتن عدل و قسط را هدف رسالت و بعثت پیامبران معرفی کرده است.

دعوت به خدا و شناختن او و نزدیک شدن به او یعنی دعوت به توحید نظری و توحید عملی فردی، اما اقامه عدل و قسط در جامعه یعنی برقرار ساختن توحید عملی اجتماعی. اکنون پرستش به این صورت مطرح است: آیا هدف اصلی پیامبران خدانشناسی و خداپرستی است و همه چیز دیگر و از آن جمله عدل و قسط اجتماعی مقدمه این است، و یا هدف اصلی برپا شدن عدل و قسط است، شناختن خدا و پرستش او مقدمه و وسیله ای است برای تحقق این ایده اجتماعی؟ و اگر بخواهیم با زبانی که در گذشته سخن گفتیم مطرح کنیم، باید این طور مطرح کنیم: آیا هدف اصلی، توحید نظری و توحید عملی فردی است یا هدف اصلی، توحید عملی اجتماعی است؟ در اینجا چند گونه می توان نظر داد:

۱. پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند، یعنی دو مقصد مستقل داشته اند. یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی)، و دیگری به سعادت دنیوی او (توحید اجتماعی). پیامبران از آن نظر که در اندیشه سعادت دنیوی بشر بوده اند، به توحید اجتماعی پرداخته اند و از آن جهت که می خواسته اند سعادت اخروی بشر را

تأمین کنند، به توحید نظری و توحید عملی فردی که صرفاً روحی و ذهنی است پرداخته اند.

۲. هدف اصلی، توحید اجتماعی است، توحید نظری و توحید عملی فردی مقدمه لازم توحید اجتماعی است. توحید نظری مربوط به شناخت خداوند است.

برای انسان- فی حد ذاته- هیچ ضرورتی نیست که خدا را بشناسد یا نشناسد، تنها عامل محرک روح او خدا باشد یا هزاران چیز دیگر- همچنانکه به طریق اولی برای خداوند فرق نمی کند که انسان او را بشناسد یا نشناسد، بپرستد یا نپرستد- ولی نظر به اینکه کمال انسان در «ما» شدن و توحید اجتماعی است و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را فرض کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.

۳. هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به اوست، توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است، زیرا- همچنانکه قبلاً گفته شد- در جهان بینی توحیدی، جهان ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد، از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست. انسان از یک امتیاز خاص بهره مند است و آن اینکه به حکم تَقَحُّتٍ فِيهِ مِنْ رُوحِ [۲] واقعیتش واقعیت خدایی است. فطرت بشر فطرت خداجویانه است، از این رو سعادتش، کمالش، نجاتش، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش و پیمودن بساط قرب اوست، ولی نظر به اینکه انسان بالطبع اجتماعی است و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم دیگر انسان نیست و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکمفرما نباشد حرکت خداجویانه انسان امکان پذیر نیست، پیامبران به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض پرداخته اند. علی هذا ارزشهای اجتماعی از قبیل عدل، آزادی، مساوات، دموکراسی و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جود، عفو، محبت و احسان ارزش ذاتی ندارند و بالذات کمالی برای بشر محسوب نمی شوند، همه ارزششان ارزش مقدمی و وسیله ای است که با قطع نظر از ذی المقدمه، بود و نبود آنها علی السویه است، اینها شرایط وصول به کمال اند نه خود کمال، مقدمات فلاح و رستگاری اند نه خود فلاح و رستگاری، وسایل نجات اند نه خود نجات.

۴. نظریه چهارم این است که همچنانکه در نظریه سوم آمده است غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی، در حرکت به سوی خدا خلاصه می شود و بس. ادعای اینکه پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند شرک لا یغفر است، همچنانکه ادعای اینکه هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست، ماده پرستی است، ولی بر خلاف نظریه ی سوم ارزشهای اجتماعی و اخلاقی با اینکه مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی هستند، فاقد ارزش ذاتی نیستند.

توضیح اینکه رابطه ی مقدمه و ذی المقدمه دو گونه است: در یک گونه تنها ارزش مقدمه این است که به ذی المقدمه می رساند، پس از رسیدن به ذی المقدمه، وجود و عدمش علی السویه است. مثلاً انسان می خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله ی پریدن قرار می دهد. بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان علی السویه است. همچنین است نردبان برای عبور به پشت بام و کارنامه ی کلاس برای نام نویسی در کلاس بالاتر.

گونه ی دیگر این است که مقدمه در عین اینکه وسیله عبور به ذی المقدمه است و در عین اینکه ارزش اصیل و یگانه از آن ذی المقدمه است، پس از وصول به ذی المقدمه وجود و عدمش علی السویه نیست، پس از وصول به ذی المقدمه، وجودش همان طور ضروری است که قبل از وصول. مثلاً معلومات کلاس های اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاس های بالاتر، اما چنین نیست که با رسیدن به کلاس های بالاتر نیازی به آن معلومات نباشد، اگر فرضاً همه آنها فراموش شود و کآن لم یکن گردد، زبانی به جایی نرسد و دانش آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد، بلکه تنها با داشتن آن معلومات و از دست ندادن آنهاست که می توان کلام بالاتر را ادامه داد. سر مطلب این است که گاهی مقدمه مرتبه ی ضعیفی از ذی المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب و درجات پشت بام نیست، همچنانکه سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن طرف نهر نیست، ولی معلومات کلاس های پایین و معلومات کلاس های بالا مراتب و درجات یک حقیقت اند. ارزشهای اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق، از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیر خواهی، جود، عفو علی السویه است، زیرا اخلاق عالی انسان نوعی خدا گونه بودن است (تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ) [۴] و در حقیقت، درجه و مرتبه ای از خداشناسی و خداپرستی است و لو به صورت ناآگاهانه، یعنی علاقه انسان به این ارزش ها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است هر چند خود انسان توجه به ریشه فطری آنها نداشته باشد و احیاناً در شعور آگاه خود منکر آن باشد. این است که معارف اسلامی می گوید دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره هر چند مشرک باشند اعمالشان در جهان دیگر بی اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مأجورند. در حقیقت این گونه اشخاص بدون آنکه خود آگاه باشند، به درجه ای از خداپرستی رسیده اند [۵].

امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان که پس از درگذشت علامه سیدعبدالحسین شرف الدین، رهبری دینی و اجتماعی مردم صور و پس از آن شیعیان لبنان را برعهده گرفت در مقاطع گوناگون و با استفاده از فرصت مناسبت های دینی و آئینی تلاش می کرد ضمن آشنایی طبقات مختلف مردم شیعه لبنانی با اعتقادات دینی و مذهبی، یاری کننده آنها در موج های سنگین تبلیغاتی ادیان و مذاهب دیگر باشد. یکی از مناسبت هایی که امام موسی صدر اهتمام جدی به گرامیداشت آن داشت، اعیاد اسلامی بود. آنچه در ادامه می خوانید، بخش نخست سخنان امام موسی صدر درباره انقلاب حضرت محمد (ص) است. این سخنان در کلاس های درس اعضای ارشد جنبش امل در دهه ۷۰ میلادی بیان شده است:

هدف اصلی از مبعوث شدن پیامبران و انزال کتب آسمانی

می دانیم که اگر اسلام را انقلاب بنامیم، تنها اندکی از حق آن را ادا کرده ایم، زیرا نظام های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و نیز آداب و رسوم و اندیشه ها و ایدئولوژی هایی که اسلام ارائه کرد، اختلافی ریشه ای با اندیشه ها و نظام ها و اوضاع حاکم بر جامعه قبل از اسلام داشت. عرب پیش از اسلام در چه وضعی قرار داشت و اسلام او را به سوی چه فراخواند؟ وقتی جامعه عرب پیش از اسلام را، که اسلام آن را جاهلیت می نامد، با جامعه ای مقایسه کنیم که اسلام به آن فراخواند، درمی یابیم که تفاوت میان آن دو بسیار است.

اساساً، اگر اسلام را انقلاب بنامیم تنها بخشی از حقیقت را بیان کرده ایم. اسلام فراتر از انقلاب است؛ انقلابی است در وضع اجتماعی و وضع سیاسی، بلکه انقلابی است در دل ها و حتی در جهان بینی. این امر در بسیاری از مباحث آشکار می شود.

این انقلاب که تلاش کرد همه شاخصه های زندگی را در انسان دگرگون کند، در اندک زمانی به موفقیت رسید. ما باید روش ها و راهکارهای این انقلاب را بررسی کنیم تا شاید اندوخته و تجربه ای برایمان باشد.

در واقع، من امروز می خواهم نخستین گام از این تجربه را بررسی کنم. نخستین گام زمانی بود که پیامبر (ص) دعوت آشکار خود را آغاز کرد. می دانید که دعوت به اسلام تا سه سال مخفیانه صورت می گرفت و در این مدت پنجاه نفر اسلام آوردند. پیامبر (ص) افرادی را برمی گزید و طی ارتباط های خصوصی آنها را پرورش می داد. پس از آن، پیامبر مأمور شد که: «وَ أُنزِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». از این رو، پیامبر خاندان عبدالمطلب را جمع کرد و آنان را به اسلام فراخواند و گفت نخستین کسی که اسلام بیاورد، خلیفه و جانشین او خواهد بود. در آن جلسه کسی جز علی بن ابی طالب ایمان نیاورد.

سپس، پیامبر مأمور به دعوت عمومی شد و همانطور که در تاریخ خوانده اید، بر فراز کوه صفا در نزدیکی کعبه رفت و شعارهایی مانند «واصباحاه» سرداد که برای جمع کردن مردم به کار می رفت. بعد به مردم گفت: اگر به شما خبر دهم که در پشت این کوه سپاهی آهنگ شما کرده است، آیا حرف مرا باور می کنید؟ مردم گفتند: ما تو را راستگو و امانتدار می دانیم. پیامبر (ص) فرمود: دوست دارم به شما خبر دهم که جامعه شما، موجودیت شما، آینده شما همه در خطر آتش و فروپاشی و نابودی است. سپس، شروع به بشارت دهی کرد و گفت: ای مردم، من فرستاده خداوند به سوی شما و به سوی همه مردمان هستم. ای مردم، هیچ طلایه دار و پیشاهنگی به خویشان خود دروغ نمی گوید. من اگر هم دروغگو باشم، به شما دروغ نمی گویم، زیرا شما قوم و عشیره من هستید. ای مردم، شما همانگونه که به خواب می روید، می میرید و همانگونه که بیدار می شوید، برانگیخته می شوید و برای آنچه کرده اید مورد حسابرسی قرار می گیرید. اگر کرده هایتان خوب باشد، پاداش نیک می گیرید و اگر بد باشد، کیفر بد؛ یا به بهشت جاودانه درمی آید و یا برای همیشه در جهنم افکنده می شوید. ای مردم، من هیچکس را سراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد؛ من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام.

سپس، بشارت و دعوت خود را در عبارتی خلاصه کرد و گفت: «بگوئید: لا إله إلا الله تا رستگار شوید.» شما می دانید که واکنش قریش چه بود و اکنون در صدد بحث تاریخی نیستیم. ولی در این مسئله درنگ می کنیم. پیامبر (ص) با انقلاب خود مردم را به سوی جامعه ای جدید، اندیشه ای جدید، فلسفه ای جدید و ایدئولوژی ای جدید فراخواند. و نخستین گام این دعوت را گفتن «لا إله إلا الله» قرار داد. البته، منظور گفتن با زبان نبود. گفتن یعنی پایبند بودن: «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا؟» «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا.» گفتن به معنای حرکت دادن زبان نیست، به معنای پایبند شدن است. بگوئید: «لا إله إلا الله» یعنی به آن پایبند شوید. این جمله و این گام، سنگ بنای تاریخ دعوت اسلامی و تاریخ به وجود آوردن موفق ترین تجربه در حیات امت اسلام به شمار می آید.

بنابراین، نخستین گام «لا إله إلا الله» است. این جمله از دو بخش تشکیل شده است: بخش سلبی و بخش ایجابی. بخش سلبی می گوید که خدایی نیست و بخش ایجابی می گوید که فقط و فقط الله خداست. بخش سلبی به معنای نفی خداپان

است و بخش ایجابی به معنای دعوت به خدای یگانه.

مشکل جاهلیت و جامعه قبل از حضرت محمد (ص) چه بود؟ بت پرستی؟ بت پرستی یعنی چه؟ بت پرستی یعنی اینکه انسان بزرگ، خود را بسیار کوچک بشمارد، به طوری که در برابر مار یا سنگ یا چوب یا تکه ای خمیر خشک شده سر فرو آورد

پیامبر (ص) با نفی خدایان و دعوت به ایمان به الله چه می خواهد بگوید؟ آیا انقلاب محمد (ص) بر نفی خدایان و ایمان به الله استوار است؟

خواهش می کنم توجه کنید. مشکل شعارها و افکاری که ما از کودکی آموخته ایم، این است که آنها را درک نکرده ایم. همه ما الحمدلله مسلمان هستیم، مسلمان سنتی، ولی باید اسلام را از نو بفهمیم. ما از وقتی چشم باز کردیم، کسانی را می دیدیم که نماز می خوانند، روزه می گیرند، حج می روند، لا إله إلا الله می گویند، قرآن می خوانند. در کودکی از این مظاهر، تنها جنبه شکلی آن را می فهمیدیم و یاد می گرفتیم. وقتی بزرگ شدیم نیز چیزی درک نکردیم. برخی که انسان های پاکی بودند، مؤمن ماندند و برخی دیگر ایمان خود را از دست دادند.

«لا إله إلا الله» را باید آنگونه که سزاوار است، درک کنیم. میزان اثرگذاری «لا إله إلا الله» بر انقلاب حضرت محمد (ص) چه اندازه بود؟ چرا «لا إله إلا الله» به رستگاری می انجامد؟ علت آن روشن است:

پایه این انقلاب در درجه نخست انسان است؛ به دنبال ساختن انسانی شریف و بزرگ بود؛ انسانی که به خود احترام بگذارد؛ به سرنوشت خود بیندیشد؛ به آنچه می گوید احترام بگذارد؛ به آنچه می شنود احترام بگذارد؛ به آنچه انجام می دهد احترام بگذارد؛ به آنچه می بیند احترام بگذارد؛ به همه چیز احترام بگذارد. اما انسانی که به خود احترام نمی گذارد، خود را یک موجود می پندارد، یکی از پدیده های جهان هستی و عددی در میان موجودات. مشکل جاهلیت و جامعه قبل از حضرت محمد (ص) چه بود؟ بت پرستی؟ بت پرستی یعنی چه؟ بت پرستی یعنی اینکه انسان بزرگ، خود را بسیار کوچک بشمارد، به طوری که در برابر مار یا سنگ یا چوب یا تکه ای خمیر خشک شده سر فرو آورد.

این طور نیست؟ این بنده یا عرب جاهلی چه چیزی را می پرستید؟ خدایان قریش: هبل، لات، عزی، یغوث، یعوق، ود، نسر. اینها چه بودند؟ خدایان قریش از چه بودند؟ چوب، طلا، نقره، سنگ، خمیر خشک شده، مجسمه، حیوان. وقتی انسان این چیزها را پرستد به چه معناست؟ یعنی او کوچک تر از این چیزهاست، زیرا در برابر آنها رکوع می کند و سر فرو می آورد. بنابراین، اسلام می خواست به انسان جاهلی که در برابر بت ها تعظیم می کرد، بگوید: چرا تو ارزش خود را پایین می آوری؟ چرا اندازه خود را کوچک می کنی؟ چرا آرمان خود را کوچک می کنی؟ چرا از عظمت خود می گاه ی؟ چرا دیگر موجودات را برگزیده ای؟ این تندیس ها چیست که شما به آن مشغول شده اید؟

بنابراین، پرستش غیر خدا، ارزش و جایگاه و کرامت انسان را پایین می آورد. نه تنها خدایانی که قریش می پرستید، بلکه همه خدایان اینگونه اند. خورشید و ماه و ستارگان و حتی ستارگانی که صدها میلیون برابر بزرگ تر از زمین هستند و کوه ها و دریاها و طوفان ها هیچیک سزاوار آن نیستند که انسان در برابر آنها سر فرو آورد، چراکه انسان بزرگ تر از همه آنهاست. خدایان یونان، آفرودیت، خدای زیبایی، خدای جنگ، خدای صلح، خدای خشکسالی، خدای زن و دیگر خدایان، همگی، مردودند. بنابراین، در زمینه پرستش، «لا إله إلا الله» یعنی نفی همه معبودها و در نتیجه، بالا بردن جایگاه انسان به مرتبه ای که اسلام می گوید؛ یعنی اینکه نه در زیر آسمان، نه بین آسمان ها، نه فراتر از آسمان ها، هیچ موجود مادی نیست که سزاوار آن باشد که تو ای انسان در برابر آن سر فرو آوری، تو از همه موجودات بزرگ تری.

پرستش غیر خدا، ارزش و جایگاه و کرامت انسان را پایین می آورد. نه تنها خدایانی که قریش می پرستید، بلکه همه خدایان اینگونه اند. خورشید و ماه و ستارگان و حتی ستارگانی که صدها میلیون برابر بزرگ تر از زمین هستند و کوه ها و دریاها و طوفان ها هیچیک سزاوار آن نیستند که انسان در برابر آنها سر فرو آورد، چراکه انسان بزرگ تر از همه آنهاست

انقلاب محمد (ص) در درجه نخست به انسان نیاز دارد. انسانی که موجودات حقیر پیرامونش را ببیند. این بیچاره هایی که خود را محدود و کوچک کرده اند و هر یک، جماعتی از انسان ها را به خدایی گرفته و در برابر آنها رکوع می کنند، این سزاوار نیست.

گذشته از آن، این خدایان نماد موجوداتی فاسد هستند. پرستش اینگونه خدایان به چه معناست؟ شما می دانید که برخی خدایان نماد جاودانگی هستند، برخی نماد جنگ، برخی نماد خشک سالی و هر خدایی نماد چیزی است. وقتی انسان در برابر آفرودیت سر فرو می آورد، طبیعتاً، به موجودی فاسد تبدیل خواهد شد، زیرا معبودی که می پرستد، فاسد و منحرف و گناهکار است. چگونه ممکن است انسان چنین موجودی را پرستد؟ نمی دانم. تا زمانی که خدای من چنین موجودی باشد، من نیز باید

همانند او باشم یعنی انسانی هرزه و سر به هوا.

در بُعد عبادت، نفی خدایان انسان را ارزشمند و بزرگ می کند و او را جهت دهی می کند و به او آرمان می دهد. از سوی دیگر، «لا إله» به معنای نفی اطاعت از آنهاست، یعنی اینکه هیچ چیز نباید برای انسان قدس الأقداس باشد. قرآن در آیاتی دیگر مفهوم إله را مشخص می کند و می گوید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ». خدای او هوس اوست. مگر ممکن است انسان خود را بپرستد و برای خود نماز بخواند؟ طبیعتاً، نه. پس معنای اینکه هوس خود را به خدایی گرفت، چیست؟ یعنی کارهایش را با انگیزه شخصی انجام می دهد و قدس الأقداس او و خاستگاه همه کارهای او خودخواهی اوست. چنین انسانی دچار لغزش و انحراف شده است.

وقتی به جامعه می نگریم، انسان هایی می بینیم که خانواده خود را می پرستند. برخی نیز پول می پرستند و برخی دیگر، جاه و مقام. این طور نیست؟ این انسانی که هنوز...

بگذارید درباره مسائلی صحبت کنیم که خودمان به آن گرفتاریم. یک نفر از عشیره من کشته می شود. من احساس می کنم که کرامت عشیره ام جریحه دار شده است. پس می روم و از بی گناهی انتقام می گیرم. یک نفر از عشیره قاتل را که هیچ ارتباطی با ماجرا نداشته است، می کشم. این پدیده یعنی چه؟ یعنی من وارد آتش می شوم؛ یعنی دست به ستم و تباهی می زنم؛ یعنی خودم را به زندان می اندازم و در معرض مرگ قرار می دهم. یعنی چه؟ یعنی من مرگ و زندگی خود، دنیا و آخرت خود، معنویات و مادیات خود، همه را در راه چیزی خیالی به نام خانواده و عشیره نابود می کنم. و به این ترتیب، من خانواده را پرستیده ام. قدس الأقداس برای من خانواده است. این طور نیست؟ برخی انسان ها جاه و مقام را می پرستند. در راه رسیدن به پست و مقام دست به حرام می زنند و حتی جان خود را فدا می کنند. امام حسین (ع) در کربلا فرمود که مرگ بهتر از ننگ و خواری است و ننگ و خواری بهتر از ورود به آتش است. کسی که همه هستی خود را فدا می کند تا افتخاری کسب کند؛ مادیات و معنویات و مرگ و زندگی و دنیا و آخرت خود را فدا می کند تا افتخاری برای خود کسب کند، چنین انسانی بنده افتخار است.

برخی انسان ها خود را می پرستند. همه اینها در منطق قرآن خدایان به شمار می آیند. همه اینها مردودند. هیچیک از اینها معبود نیستند. شما وقتی می خواهید کاری انجام دهید، انگیزه شما هوس، پول، عشیره یا جاه و مقام نیست، بلکه انگیزه شما خداست. خواهیم گفت که کاری ارزش است که به فرمان خدا، برای خوشنودی خدا و در راه خدا صورت گیرد.

انسان نباید در برابر عشیره و ثروت و مقام خود سر فرو آورد و بلکه بالاتر از آن، نباید در برابر خدایان زمینی سر فرو آورد. خدایان زمینی چه کسانی هستند؟ سرکشان ستمگر؛ آنهایی که مزدور دارند. مزدور یعنی چه؟ یعنی کسی که رئیس خود را می پرستد، نه خدا را. خدا را به خشم می آورند تا رئیس را خوشنود کنند؛ می میرند تا او را زنده کنند؛ خود را فدا می کنند تا جایگاه او را بالا ببرند. می کشند و کشته می شوند تا هدف سیاسی یک رهبر سیاسی را در انتخابات یا غیر انتخابات برآورده کنند. چرا؟ تا سر رئیس و رهبر سلامت بماند.

خب، تو در این راه چه می دهی؟ دنیا و آخرت را، مرگ و زندگی ات را. این همان معنای آیه شریفه است که: «قُلْ إِنِّي صَلَّيْتُ وَ تُسْكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این درست است. اما اگر نماز و عبادات و مرگ و زندگی من برای به دست آوردن جاه و مقام باشد، برای اینکه مردم بگویند فلانی چه خوب نماز می خواند، فلانی مرد عبادت پیشه ای است، مرد پرهیزگار و دین مداری است، چنین عبادتی پرستش مردم و پرستش جایگاه و اعتبار است. همه اینها مردود است. خودپرستی نیز مردود است.

همه این نفی کردن ها برای چیست؟ این انقلاب همانطور که گفتیم، نیازمند نیرو، توانایی، خط (مسیر حرکت) و هدف است. وقتی انسان خود یا جاه و مقام یا قبیله اش را پرستد، از هم گسسته می شود و نمی تواند بر مشکلات و سختی ها چیره شود. وقتی انسان چنین پرستشی را نفی کرد و خود را به خداوند پیوند داد، جایگاه و کرامت و مقام او بالا می رود و برای او خط مشی و هدف و آرمان تعیین می شود. بنابراین، «لا إله» یعنی هیچ چیز شایسته پرستش نیست و از این رو، نمی تواند نیازهای مرا برآورده کند و خاستگاه زندگی و خدمت رسانی به من باشد.

وقتی همه اینها را نفی کردیم، می بینیم که انسان، بزرگ و شرافتمند و مشتاق «بی نهایت» می شود و از حلقه های جهنمی که انسان را در بر گرفته و او را از حرکت بازداشته و در مراحل گوناگون زندانی کرده است، آزاد می گردد. منظور از الله در «لا إله إلا الله» کیست و چه تأثیری دارد؟ کلمه ای گفته می شود و ما نیز به همان بسنده می کنیم و آن را به کار می بریم. ایمان به الله سبب می شود که فرد به جامعه تبدیل شود و در قالب روابط میان انسان با برادرش، انسان دیگر پدیدار شود. خدا کرامت است. انسان حد و مرز دارد، ولی موجودی محدود نیست. او آرمان و هدف و توانایی دارد. البته، صحبت درباره خدا و تأثیر خدا بر ساختن فرد و ساختن جامعه بحث بیشتری می طلبد. ما معتقدیم تنها ایمان به خداوند است که زیربنای ایمان به ارزش های مطلق است و تنها در اثر ارزش هاست که جامعه متفاوت می شود؛ جامعه ای با ارزش های مطلق و جامعه ای با ارزش های غیرمطلق.

جامعه یکی از همین دوگونه است و سایر اصطلاحات یکی است: جامعه سرمایه داری، جامعه سوسیالیستی، جامعه فئودالیستی، جامعه کشاورزی، جامعه اقتصادی؛ یا در قالبی محدودتر: جامعه کارگری و صنعتی؛ اینها فرقی با یکدیگر ندارند. همه انواع جامعه ها از آغاز تاریخ تاکنون، مارکسیسم تاریخی می کوشد که مراحل تحول جوامع را چهار مرحله معرفی کند و برای هر مرحله، ویژگی هایی متفاوت با ویژگی های مرحله دیگر ارائه دهد. این دیدگاهی است که می توان آن را بررسی کرد. اما ما معتقدیم جوامعی که بر ارزش های مادی استوار است، یک گونه است و جوامعی که بر ارزش های مطلق برگرفته از ایمان به خدا استوار است، گونه ای دیگر. دوگونه جامعه داریم و دوگونه فرد. این بحث دیگری است.

پی نوشت:

[۱]. احزاب/۴۵ و ۴۶.

[۲]. حدید/۲۵.

[۳]. «… و در او از روح (حقیقت متعالی و برتر) خود دمیدم.» (حجر/۲۹ و ص/۷۲).

[۴]. جامع الاسرار سید حیدر آملی / ص ۳۶۳.

[۵]. رجوع شود به بخش آخر کتاب عدل الهی از مؤلف.